هو الله تعالی

ستایش و نیایش پاک یزدانی سزا که بنیان آفرینش را
بر ظهور کمالات مقدسهٔ عالم انسانی نهاد که هویّت غیب
بشئون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار در عرصهٔ شهود
مشهود گردد و انوار حقیقت کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان
اعرف از مطلع صبح عیان نمایان شود و محامد و نعوت
کلیهٔ حقیقت شاخصهٔ بزرگواری را لائق که شمس حقیقت جهان الهی
و نیّر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات رحمانیّت
و مطلع آثار باهرهٔ حضرت احدیّت و بظهورش سرّ

فخلقت الخلق لاعرف در حیز شهود تحقق یافت وتری الارض
هامدة واذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت
من کل زوج بهیج

در این ایام داوقات چون بعضی وقایع مخالف کل
شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانیت
از بعضی نادانان و بیخبردان و شورشیان و فتنه جویان
سرزده دین مبین الهی را بهانه نموده ولوله اشوبی برانگیخته
اهل ایرا نرا در پیش امم دنیا از بیگانه و آشنا رسوا نمودند
سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند
و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان
دارند و سیرت حیوان پسندند واذا قیل لهم لاتفسدوا
فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولکن
لایشعرون ؛ لهذا لازم شد که مجملی در اثر اساس آئین

یزدان بهائی بود و بجهت هوشیاری و بیداری یاران ذکری شود

این مشهود و واضحست که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مربی حقیقی است در اعیان خارجه ملاحظه نمایند که در اشجار و ازهار و اثمار یک طراوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری نضارت و حلاوت زاید الوصف است که بتربیت باغبان عنایت در آن مشهود چه که اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته سوختن و افروختن گردد ولکن چون در ظل تربیت و عنایت مربی در آید بستان و گلستان شود. چمن و گلشن گردد ازهار و اثمار برون آرد و گل و ریاحین روی زمین بیاراید

همچنین جمعیت بشریه و هیئت جامعهٔ انسانیه نیز اگر بحال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمرهٔ بهائم و سباع معدود گردد درندگی و تیزچنگی و خونخوارگی بیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد

نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان هیاکل مقدسه انبیا و اولیا ادیب انجمن رحمانند و طبیب شفاخانهٔ حضرت یزدان بشیر عنایتند و آفتاب فلک اثیر ولایت تا شعلهٔ نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقدهٔ الهی برافروزد و امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی را تربیت و عنایت و مربی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و شوق و سائق جاذب واجب

چه که باغ آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت وفیوضات حضرت احدیت وسیاست عادلهٔ حکومت آرایش ولطافت وفیض وبرکت نیابد

واین رادع ومانع واین ضابط ورابط واین قائد وسائق دو قسم منقسم حافظ ورادع اوّل قوّهٔ سیاسیه است که متعلق بعالم جسمانی وموّرث سعادت خارجه عالم انسانیست و سبب محافظه جان ومال وناموس بشری وعلت عزت و علوّ منقبت هیئت جامعهٔ این نوع جلیل است ومرکز رتق وفتق این قواء سیاسیّه ومحور دائره این موهبت ربانیّه خسروان عادل وامنای کامل ووزرای عاقل وسران لشکر باسل هستند

ومربّی وضابط ثانی عالم انسانی قوّهٔ قدسیّهٔ روحانیه و

وکتب منزلهٔ سمائیّه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی
چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مربّی قلوب و ارواحند
و معدّل اخلاق و محسّن اطوار و مشوّق ابرار یعنی این نفوس مقدّسه
چون قوای روحانیّه نفوس انسانیّه را از مشأمت اخلاق رذیله
و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیّه نجات داده
حقائق بشریّه را بانوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی
و خصائل و فضائل ملکوتی منوّر نمایند تا حقیقت نور آیهٔ فتبارک الله
احسن الخالقین و منقبت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
در هویّت مقدّسه انسانی تحقّق یابد این است بفیوضات
جلیلهٔ این مطالع آیات الهیّه حقائق صافیه لطیفهٔ انسانیّه مرکز
سنوحات مقدّسهٔ رحمانیّت گردد و بنیان این وظائف
مقدّسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانیّست تعلّقی
بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته ملکیه
قوای قدسیّهٔ این نفوس طیّبهٔ طاهره در حقیقت جان و وجدان

وهویت روح و دل‌ها فداست نه آب و گل ورایات
آیات این حقائق مجرده در فضای جان‌فزای روحانی مرتفع نه خاک
وآن ترابی مدخلی در امور حکومت و رعیت و سائس
و مسوس نداشته و ندارند نفحات قدسیه الهیه مخصوص‌اند
و بفیوضات معنویه صمدانیه مأنوس مداخله در امور سائره
نخواهند و سمند همت را در میدان نهمت و ریاست نرانند
چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیت را
مرجع محترمیست و مصدر معیّن و هدایت و دیانت و معرفت
و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیت را مرکز مقدسی و
منبع مشخصی این نفوس تعلقی با امور سیاسی ندارند و مداخله
نخواهند امنیت در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله
چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوص است و باین
نصّ قاطع و برهان لامع کل باید اوامر حکومت را خاضع و خاشع
و پایه سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند. یعنی در اطاعت

و عبودیت شهریاران رعیّت صادق و بندهٔ موافق باشند
چنانچه در کتاب عهد ذی بیان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که
امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامع است بنصّ
صریح میفرماید امر منصوص این است

یا اولیآء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت
و ثروت حقّند دربارهٔ ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن
نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرّر داشت نزاع
و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا امرالله
فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زیّنه بطراز الاثبات
انّه هو العلیم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل
و انصاف مزیّنند بر کل اعانت آن نفوس لازم

و همچنین در رسالهٔ صریحه که مخاطباً ببعضی از علماء می فرماید

یک فقره از آن رسالهٔ مبارکه این است

حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با
این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام کعبهٔ الهی عهد
مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر
نشود که مغایر رای جهان آرای حضرت سلطانی باشد
هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد
و بامرش عامل و بحکمش متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت
و عظمت الهی بوده و هستند این مظلوم با احدی مداهنه
ننموده کل در این فقره شاهد و گواهند ولکن ملاحظهٔ شئون سلاطین
من عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم
خدمت حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله ایجوز ان نعطی
الجزیة لقیصر ام لا قال بلی ما لقیصر لقیصر و ما لله لله منع نفرمودند
و این دو کلمه یکیست نزد متبصرین چه که ما لقیصر اگر من عند الله نبود

نهی میفرمودند و همچنین در آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم مقصود از این اولی الامر در مقام
اوّل و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند
مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در
رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی
که بنور عدلشان آفاق عالم منوّر و روشن است امید آنکه
از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را
احاطه کند کل باید از حق ازبرایش بطلبند آنچه را که الیوم
سزاوار است الهی الهی و سیّدی و سندی و مقصودی
و محبوبی اسئلک بالاسرار التی کانت مکنونة فی علمک
و بالآیات التی منها تضوّع عرف عنایتک و بامواج بحر
عطائک و سمآء فضلک و کرمک و بالدّمآء التی سفکت
فی سبیلک و بالاکباد التی ذابت فی حبّک ان تؤیّد حضرت
السّلطان بقدرتک و سلطانک لیظهر منه ما یکون باقیاً

Missing page

ید و بیضا نماید این امر اهم از فرائض دین مبین و نصوص
قاطعه کتاب علیین است این معلوم است که حکومت بالطبع
راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی
جوید و در حفظ حقوق عادله تبعه و زیردستان راغب و
مایل و در دفع شرور متعدیان ساعی و صائل است زیرا
عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت
سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح
اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهریاران است و این قضیه
امر فطری است و اگر چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری
در نعمت و سعادت اعالی و ادانی حاصل گردد این از
عدم کفایت پیشکاران و شدت سورت و جهالت
بدخواهانی است که بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر
و محرک فتنه در اول و آخرند الفتنة کانت نائمة
لعن الله من ایقظها

این جمع بیخردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در معابر
و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت
باین حزب مظلوم تهمت فساد میدادند و نسبت عناد
روا داشتند که این حزب مخرّب عالمند و مفسد خلاق
بنی آدم فتنهٔ آفاقند و مضرّت علی الاطلاق علَم عصیانند و رایت
طغیان دشمن دین و دولتند و عدوّ جان رعیت مقتضای
عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بوده تا در
انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه
جویان چه قومند و مفسدان کدام گروه والله یعلم
المفسد من المصلح: خوش بود گر محک تجربه آید بمیان: تا سیه
روی شود آنکه در او غش باشد: حال ای احبای الهی بشکرانهٔ
الطاف ربانی پردازید که عادل حقیقی پرده از روی
کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونهٔ نفوس چنین کوکب

با هر مشهود و ظاهر گردید حمداً له ثم شکراً له

و حال آنکه وظیفهٔ علماء و فریضهٔ فقهاء مواظبت امور روحانیّه و ترویج شؤون رحمانیّه است و هر وقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند و رائی زدند و تدبیری نمودند تشتیت شمل موحدین شد و تفریق جمع مؤمنین گشت نائرهٔ فساد برافروخت و نیران عناد جهانی را بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیّت اسیر و دستگیر عوانان و در اواخر ملوک صفویّه علیهم الرّحمة من ربّ البریّه علماء در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند و علمی افراختند و تدبیری ساختند و راهی نمودند و دری گشودند که شآمت آن حرکت مورث مضرّت و منتج هلاکت گردید ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت و میدان غارت و استیلاء افغان خاک مبارک ایران مخیّم اعراب و مجاوره گردید

و اقلیم جلیل در دست بیگانه افتاد سلطنت قاهره
معدوم شد و دولت باهره مفقود گشت ظالمان دست
تطاول گشودند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند
نفوس مقتول گشت و اموال منهوب بزرگان مغضوب
شدند و املاک مغصوب معمورهٔ ایران ویران شد و دیهیم
جهانبانی مقرّ و سریر دیوان زمام حکومت در دست
درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر
خونخواران پرده نشینان اسیر شدند و کودکان دستگیر
این ثمرهٔ مداخلهٔ علمای دین و فضلای شرع متین در امور سیاسی ش

و نوبت دیگر علماء امّت در بدایت حکومت اعلیحضرت
آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و بر فرق
ایرانیان خاک مذلّت بیختند در تعیین سلطنت رائی زدند
و در تشویش اذهان نغمه و نوائی بنواختند عربده و صنوف صائعی

انداختند و علم اختلافی برافراختند طوفان طغیان برخاست
و سیل فتنه و آشوب مستولی شد هرج و مرج شدید رخ نمود و موج
عصیان اوج آسمان گرفت سران قبائل سروری آغاز کردند
و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر
افتادند امن و امان مسلوب شد و عهد و پیمان مفسوخ گشت
سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعهٔ فاصلهٔ کرمان
بوقوع پیوست و غبار فتنه و فساد نشست قطع دابر قوم
فاسقین شد و قلع ریشهٔ مفسدین گشت.

واقعهٔ ثالثه در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان باز زلزله
و ولوله انداختند و علم نحوست برافراختند و ساز جهاد بار دیگر
ساختند و با طبل و دهل قطع سبل نمودند تا بحدود و ثغور
رسیدند چون آغاز هجوم نمودند برخی گریختند و در میدان
جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند

و عار فرار اختیار کردند و چون جراد منتشر و اعجاز
نخل منقعر در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان
سرگردان و پریشان شدند و نصف ممالکت آذربایجان
و هفت کرور تومان و دریای مازندران را بباد دادند

و مایهٔ عبرت عظیم واقعهٔ محزنهٔ حضرت عبد العزیز خان خلد آشیان
مظلوم است در اواخر ایامش که پیشوایان امت عثمانیان
بنای طغیان گذاشتند و رایت عدوان برافراشتند
از روی جنون حرکتی نمودند و در مهام امور مداخل و
شرکتی خواستند فتنه ها برانگیختند و با رجال دولت درآویختند
دین مبین و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت بر
زبان راندند و عزل وزرا درخواستند و بنیان انصاف
و مروت برانداختند خیرخواهان را دور نمودند و بد
خواهان را مسرور و صادقان را مغضوب ملت نمودند

وخائنانرا محبوب انست وچون بمقصد خویش موفق شدند
رسم دیگر پیش گرفتند تعرض بسریر سلطنت نمودند ودست
تطاول بحکمران وحکومت گشودند فتوی بخلع دادند وبقلع
وقمع برخاستند ابروی مروت ریختند وغبار ظلم برانگیختند
ستمی روا داشتند که دین مبین را بدنام کردند وشریعت
سید المرسلین را رسوا نمودند نائرهٔ افسوس وحسرت ازاین حرکت
در دلهای عالمیان برافروخت وقلوب جهان وجهانیان
بر مظلومیت ان جهان بان بسوخت عاقبت اصرار بر جنگ
نمودند وپنجه وچنگ بیاز مودند سلاح بستند واعلان
حرب نمودند ودر افواه عوام انداختند که روس دولتیست
مایوس وسپاه ولشکرش بیکریست بی روح سرانش جبانند
ومردانش ناتوان دولتش بی صولت است وحکومتش
بی قوت وشوکت ما امت قاهره هستیم وملت باهره
جهاد کنیم وبنیاد عناد براندازیم شهرهٔ آفاق شویم وسرور

امم و دول علی الاطلاق و چون نتایج این حرکات
آشکار شد و ثمرات این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر
اکبر نقمت مشخص بود و نکبت دولت و رعیت زمین بخون
بیگناهان رنگین شد و میدان حرب از تنهای کشته منظر
مهیب عموم رعیت جام بلا کشیدند و صد هزار جوانان امت
و نورسیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند چه بنیانهای
عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای قدیم که منقرض
و نقیر شد هزاران قرای معموره مطموره شد و ولایات
آباد خراب آباد گشت خزائن بباد رفت و ثروت
دولت و رعیت محو و تاراج دو کرور رعیت از وطن
مألوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت
و بزرگان ولایت بعد از فقدان ما ملک لانه و آشیانه
ترک نموده اطفال خرد سال و پیران سال خورده بیسرو
سامان سرگردان دشت و بیابان گشتند علمای پرعربده

که نعرهٔ الحرب الحرب وحی علی الجهاد میزدند در صدمهٔ اولی
فریاد این الملاذ و این المناص برآوردند و بجرب قلیل از جر
جزیل و ثواب جلیل گذشتند و رو بفرار آوردند و این مصیبت
کبری فراهم کردند سبحان الله کسانیکه تدبیر لانه و آشیانه و ترتیب
خانه و کاشانه خویش نتوانند و از بیگانه و خویش بیخبرند در مهام
امور مملکت و رعیت مداخله نمایند و در معضلات امور
سیاسی معانده و چون مراجعت بتاریخ نمائی از این قبیل وقایع
بحد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداخلهٔ رؤسای
دین در امور سیاسیه بوده این نفوس مصدر تشریع احکام الهی
هستند نه تنفیذ یعنی چون حکومت در امور کلیه و جزئیه
مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربانیه را استفسار
نماید آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است
بیان نمایند دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری و
ضبط و ربط مهام امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد

و قانون مملکتی و امور خارجی و داخلی چه اطّلاع دارند و همچنین
در جمیع اعصار و قرون اولی مصدر تعرّض باحبّاء الله
و تعرّض بمؤمنین بآیات الله اشخاصی بوده اند که بظاهر
بحلیهٔ علم آراسته و بتقوی و خشیة الله از قلوبشان کاسته
بصورت دانا و بحقیقت نادان و بزبان زاهد و بجان
جاحد و بجسم عابد و بدل راقد بودند مثلا در زمانی که
نفس روح بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشید و نفحات قدس
عیسوی عالم امکان را روان مبذول داشت علمای بنی اسرائیل
مثل حنا و قیافا فابران جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود
زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفیر کردند
و تدمیر خواستند اذیّت نمودند و مضرّت روا داشتند
حواریون را عقوبت نمودند و اشدّ نقمت وارد آوردند
فتوای قتل دادند و طرد و جبر کردند شکنجه و عقاب
نمودند و باشدّ عذاب شهید و دم اطهر شانرا سبیل کردند

این تعرّض و تشدّد و نقمت و عقوبت کل از جهت علمای امّت بود

و همچنین در زمان ستر وجود جمال موعود مؤیّد بمقام محمود حضرت رسول علیه السّلام ملاحظه نمائید معترضین و محترزین معاندین و مکابرین علمای یهود و رهبان عنود و کهنهٔ جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث و عاص بن وائل و حُیَیّ بن اخطب و امیّة بن هلال این پیشوایان امّت قیام بر لعن و سبّ و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق نبوّت نمودند و چنان طغیان در اذیّت شمع انجمن عالم انسان داشتند که ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیت فرمودند و لسان بشکوه گشودند پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای

بیدین بود. واکر چنانچه حکومت تعرّض کرد یا تعرّض نمود
جمیع بغمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پر طغیان بود و همچنین
در این اوقات اکر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع
از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم
و از شریعت الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش
و خروشند

وامّا دانایان پاک دل پاک جانند هریک رحمت
یزدانند و موهبت رحمن شمع هدایتند و سراج عنایت
بارقهٔ حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان
امانت صبح صادقند و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ینبوع
عرفانند و معین ماء عذب حیوان مربی نفوسند و مبشّر قلوب
هادی اممند و منادی حق بین بنی آدم آیت کبری هستند
و رایت علیا جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر تنزیه‌اند

دزرق ۷

و مشرق آفتاب تقدیس از هستی خاکدان فانی بیزارند
و از هوی و هوس عالم انسانی درکنار در مجامع وجود
سرمست محامد و نعوت رب ودودند و در محفل
تجلی و شهود در رکوع و سجود بنیان الهی را رکن رکینند
و دین مبین را حصن حصین تشنگان را عذب فراتند
و گمگشتگان را سبیل نجات در حدائق توحید طیور
شکورند و در انجمن تفرید شمع پرنور علمای ربانیند
و وارثان نبوی و واقفان اسرارند و سرخیل
گروه ابرار خلوتگاه ذکر را صومعهٔ ملکوت کنند
و عزلت از غیر را وصول بارگاه لاهوت شمرند و
ما دون ایشان جسم بیجانند و نقش حیطان و اضلهٔ الله
علی علم منصوص قران

هیئت اجتماعیهٔ بشریه بالطّبع محتاج روابط و ضوابط

ضرورت است چه که بدون این روابط صیانت و سلامت
نیابد و امنیت و سعادت نیابد عزّت مقدّسه انسان رخ
ننماید و معشوق امال چهره نگشاید کشور و اقلیم اباد نگردد و
مدن و قری ترتیب و تزئین نیابد عالم منتظم نشود ادم نشو و نما
نتواند راحت جان و اسایش وجدان میسّر نگردد منقبت انسان
جلوه نکند شمع موهبت رحمن نیفروزد حقیقت انسان کاشف
حقایق امکان نگردد و واقف حکمت کلّیه یزدان نشود فنون
جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک
مرصد افلاک نشود و صنائع و بدائع حیرت بخش عقول و
افکار نگردد شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوّه
بخار اقطار افاق را مواصلت ندهد و این ضوابط و روابط که
اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت
و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت
هیئت بشریه است و چون بحث دقیق نمائی و بصر حدید نگری

مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است که
منبعث از حقائق اشیاست و الّا نظام هیئت اجتماعیه نگردد
و علّت آسایش و سعادت جمعیّت بشریّه نشود چه که هیئت
عمومیّه مشابه شخص انسان است چون از جواهر فردیه و عناصر
مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض
و مطرح امراضست و چون از علل خلل طاری گردد طبیب حاذق
و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و تشریح عرض پردازد و در حقائق
و دقائق علّت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتائج
و وسائط و حوائج تحرّی نماید و جزئیات و کلّیات را فرق
و تمیز دهد پس تفکّر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای
این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد از این معلوم شد که علاج
شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و
مرض است همچنین هیئت اجتماعیّه و هیکل عالم معرض عوارض
ذاتیّه و در تحت تسلّط امراض متنوّعه است شریعت

و نظام و احکام بمثابهٔ دریاق فاروق و شفاء مخلوق است
پس شخص دانائی تصور توان نمود که بخودی خود بعلل مزمنهٔ آفاق
پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و
تشخیص اسقام عالمیان تواند و تشریح آلام هیئت جامعهٔ انسان
داند و بسر مکنون اعصار و قرون کشف تواند پی بروابط
ضروریه منبعث از حقایق اشیا پی برد و نظام و قوانینی وضع
نماید که علاج عاجل باشد و دوای کامل شبهه نیست که ممتنع
و مستحیل است پس معلوم و محقق شد که واضع احکام و نظام
و شریعت و قوانین بین انام حضرت عزیز علام است چه که
بحقایق وجود و دقائق کل موجود و سر مکنون و رمز مصون اعصار
و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع و آگاه نه این است
که از اکنون ممالک اروپ فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال
علمای نظام و قانون است با وجود این هنوز ناتمام و
ناقص است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل چه که

دایماً

دانایان سابق پی بمضرت بعضی قواعد برده و دانشمندان
لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را تعدیل و بعضی را تصدیق
و برخی را تبدیل نموده و مینمایند باری بر سر مطلب رویم
شریعت بمثابهٔ روح حیات است و حکومت بمنزلهٔ
قوهٔ نجات شریعت مهر تابان است و حکومت ابر نیسان
و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان
پرتو افکند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری عرصهٔ گیهان را
گلشن یکی محیط وجدان را درفشان نماید و دیگری بسیط خاکدان را
جنّت رضوان این تودهٔ خاک رشک افلاک گردد و
این ظلمتکدهٔ تاریک غبطهٔ عالم انوار ابر رحمت برخیزد
و رشحهٔ موهبت ریزد و نفحهٔ عنایت مشک و عنبر بیزد نسیم سحر
وزد و شمیم جان پرور رسد روی زمین آئین بهشت برین
گیرد و موسم بهار دلنشین آید ربیع الهی باغ گیهان را طراوت
بدیع بخشد و آفتاب عزت قدیمه آفاق امکان را روشنی

جدید مبذول دارد تراب اغبر عبیر و عنبر شود و گلخن ظلمانی
گلشن رحمانی و گلشن نورانی گردد مقصود این است که این دو
ایت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثیر معین و ظهیر یکدیگرند
پس اهانت بایکی خیانت با دیگریست و تهاون در اطاعت
این طغیان در معصیت با آنست

شریعت الهیه را که حیات وجود و نور شهود و مطابق مقصودست
قوه نافذه باید و وسایط قاطعه شاید و حامی مبین لازم
و مروج متین واجب و شبهه نیست که مصدر این قوه
عظیمه بنیه حکومت و بارقه سلطنت است و چون این
قوی و قاهر گردد ان ظاهر و باهر شود و هرچند
این فائق و ساطع گردد ان شائع و لامع شود پس حکومت
عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت
شامله و نعیم جاودانی محفوف بتأیید یزدانی است وقسم

شهریاری بگوهر موهبت رحمانی در کتاب مبین بنص صریح
میفرماید قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء پس معلوم ومشهود شد که این عطیه موهبت
الهیه ومنحه ربانیه است وهمچنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید
السلطان ظل الله فی الارض با وجود این نصوص که چون بنیان
مرصوص است دیگر کلمه غاصب تا غیب چه رحم واضح البطلانست
وچه تصور بی دلیل وبرهان ملاحظه فرمائید که در آیه مبارکه وحدیث
صریح بیان مطلق است نه مقید وذکر عموم است نه خصوص محتوم
اما شأن ائمه هدی ومقام مقربین درگاه کبریا عزت وحشمت
روحانیه است وحقوقشان ولایت حضرت رحمانیه اکلیل
جلیلشان غبار سبیل رحمان است وتاج وهاج جبینشان انوار
موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیرشان تختگاه
قلوب است ودیهیم رفیع وعظیمشان مقعد صدق عالم
ملکوت جانبان جهان جان ودلند نه آب وگل ومالک الملک

فضای لامکان‌اند نه تنگنای عرصهٔ امکان و انتقام جلیل و عزت
قدیم را غاصبی نه و سالبی نیست امّا در عالم ناسوت سریرشان
حصیر است و صدر جلالشان صف نعال اوج عزتشان
حضیض عبودیت است و ایوان سلطنتشان گوشهٔ عزلت قصور
معمور را قبور مطموره شناسند و حشمت آفاق را مشقت لاتطاق
ثروت و گنج را زحمت و رنج دانند و حشمت بی پایان را مشقت
جان و وجدان چون طیور شکور در این دار غرور بدانه
چند قناعت نمایند و در حدیقهٔ توحید بر شاخسار تجرید بنطق
بلیغ فصیح بمحامد و نعوت حیّ قدیم پردازند باری مقصود این بود که
بالصریح آیت و صحیح روایت سلطنت موهبت رب عزت است
و حکومت رحمت حضرت ربوبیت نهایت مرتبه اینست
که شهریاران کامل و پادشاهان عادل شکرانهٔ این الطاف الهیه
و عواطف جلیلهٔ رحمانیه باید عدل مجسّم باشند و عقل مشخّص فضل مجرّد
باشند و لطف مصوّر آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت

رایت یزدان باشد و آیت رحمن

حکومت رعیت پرور واجب الاطاعست و طاعتش موجب
قربت عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله است و این
ربانی آمر بصیانت شئون متعادله رعیت از راعی حق صیانت حمایت ٦
و رعایت وارد و مسئول از سائس حشم و رعایت مملوک در صون
حمایت ملوک است و اهالی در پناه و حراست پادشاه معدلت
سلوک کل راع مسئول عن رعیته حکومت رعیت را حصن حصین
باشد و کهف امین سلطنت ملاذ منیع باشد و ملجأ رفیع حقوق رعایا
و برایا را الجمیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عزت و سعادت
تبعه و زیردستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت ودیعهٔ
الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت همچنین بر رعیت
اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص
خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا با کمال ممنونیت تقدیم

مالیات نماید و نهایت رضایت حمل تکالیف مالیان و
در تزیید علو شأن پادشاهان کوشند و در تأیید قوت حکومت و
تزیید عزت سریر سلطنت بذل مال و جان نماید چه که فایدهٔ این
معامله و ثمرهٔ این مطاوعه عاید بر عموم رعیت گردد و در حصول
حظ عظیم و وصول مقام کریم کل شریک و سهیم شوند حقوق دولت
و شئون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار عادل

دولت و حکومت در مثل مانند سر و دماغ است و اهالی و رعیت
بمثابهٔ اعضا و جوارح و ارکان و اجزاء این دماغ که مرکز خواطر و قوت است
مدبر تمام جسم و اعضا چون قوت غالبه یابد و نفوذ کامله علم حمایت
افرازد و بوسائط صیانت پردازد تدبیر حوائج ضروریه کند
و تمهید نوائج و نتایج مستحسنه و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و
نهایت آرامش بکمال راحت بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل
شود و قوتش قصوری یابد مملکت بدن ویران گردد و کشور تن بی امن و امان

و هزار گونه آفت مستولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد و همچنین
چون قوّهٔ حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت آرایش یابد و رعیت
آسایش و اگر نفوذش مختل گردد بنیان سعادت و راحت و رعیت متزلزل
و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم
حکومت و چون حکومت شأن رعیت بود و رعیت بوظائف تمکین و تبعیت
قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم قوّت یک مملکت
و قدرت تمام رعیت در یک نقطه تشخص شاخصی تقرّر و تجمّع نماید و شبهه نیست که در
نهایت نفوذ تحقّق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعّر مدوّر افتد
حرارت تماماً در نقطهٔ وسطای بلور در زجاج اجتماع کند و چنان نافذ و مؤثر
و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی مقابل این نقطه بگدازد و تحمل در آتش نتواند حال
نماید هر حکومت باهره و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزّت و سعادت است
و تبعه و زیردستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم و در نهایت رعایت و در
جمیع مراتب بسرعت تمام در ترقّیند و در معرفت و ثروت و تجارت
و صنعت در علو سایر این مشهود و مسلّم در نزد هر عاقل و داناست بی شبهه و ریب

ای احبای الهی گوش هوش باز کنید و از فتنه جوئی احتراز و اگر بوی فسادی از نفسی
استشمام نمائید ولو بظاهر شخص خطیری باشد و عالم بی نظیری بدانید دجّال رجالست
و مخالف آئین ذو الجلال و دشمن یزدانست و گرگ درمیان ناقض عهد و پیمانست و مردود
درگاه حضرت رحمن شخص خبیر و بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح عالم
کبیر و صغیر بموجب ایمان و پیمان در خیر عالمیان کوشد و در راحت جهانیان ای احبای
الهی آئین رحمانی را دو رسم نیست و امر بدیع را موسم ربیع عصر جدید آغاز نشأه اولی
است و این قرن قرن برگزیده خداوند یکتا آفاق امکان از شئون نیّر اوج عرفان
روشن و منور است و شرق و غرب عالم از نفحات قدس معنبر و معطر حیات خلق جدید مبدء نهایت
صباحت و ملاحت و هیکل امر بدیع در غایت قوت و طراوت گوش هوش را بر نصایح و وصایای
الهی گشائید و در صدق نیت باخلاص فطرت و طیب طینت و خیرخواهی دولت ید
بیضائی بنمائید تا در انجمن عالم و مجمع امم ثبوت و تحقق گردد که شمع روشن عالم انسانی گل گلشن
جهان الهی هستید گفتار ثمری ندارد نهال آمال بری بیار در رفتار و کردار لازم بالقوه جمیع
اشیا مستعد جمیع اشیا نمایت بعضی سهل الحصول اند و بعضی صعب الوصول لکن چه فائده انسان
بالفعل بهدایت رحمن باشد و ولایت موهبت حضرت یزدان والسّلام علی من اتّبع الهدی

بمبئی مطبع دت پرساد
غره محرم ۱۳۱۴